

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۱۰) وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳) قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴)

در مورد جریان حضرت عیسی در ادامه‌ای که بحث احیاء و نفخ که در جلسه‌ی گذشته عرض شد یک نکته‌ای را راجع به احیائی که قرآن از آن یاد می‌کند باید گفت. اجمالاً در آیاتی ما این را گفتیم ولی شاید باز این جا اتصال و ارتباطی به آن بحث داشته باشد؛ یعنی این که این جا چگونه بحث احیاء را می‌کند و بعد بحث حواریون را این جا انجام می‌دهد. این ممکن است یک نکته‌ای داشته باشد.

زندگی و مرگ امّت‌ها

در قرآن احیاء‌های مختلفی وجود دارد. یکی همین احیاء مادی است، یکی احیاء معنوی است. قبلاً هم این‌ها را عرض کرده بودیم. یکی هم احیاء امّت‌ها است. قرآن از این هم یاد می‌کند. امّت یک واحد مجموعی است و به این معنا نیست که در قرآن از آن یاد می‌کند این نیست که مثلاً می‌شود طنابی

دور هزار انسان کشید و اسم آن‌ها را امت گذاشت. این‌طور نیست! خود امت واقعاً یک هویتی دارد. حتی مرگ و میری دارد. یعنی امت «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (اعراف: ۳۴)؛ خود امت‌ها هم دارای اجلی هستند.

واحد حقیقی و واحد اعتباری

این واحد هم خودش چیزی است. به این معنا نیست که یک معنای کاملاً اعتباری باشد مثل خانه که واحدی اعتباری است. تعدادی آجر را که روی هم می‌گذارند به آن می‌گویند یک خانه، ولی بعضی چیزها حکم ترکیب شیمیایی دارد. وقتی آن‌ها را کنار هم می‌گذارند واحدی که درست می‌کند واحد اعتباری نیست، یک واحد حقیقی درست می‌کنند. مثل این‌که شما هیدروژن و اکسیژن را با همدیگر ترکیب می‌کنید و یک واحدی به نام واحد آب درست می‌شود که این برای خود الآن یک هویت جدیدی است. ولی خانه این‌طور نیست. ممکن است شما اسم‌های واحدی برای این‌ها بگذارید. مثل آجیل. این آجیل درست است که اسم واحدی گذاشته می‌شود ولی واقعاً واحد نیست! مجموعه‌ای از چیزهایی است که هر کدام آثاری دارد. خاصیت آن هم همین است. برای تشخیص آن هم همین را می‌گویند که اگر دیدید مجموع آثار آن مساوی با آثار مجموع آن است معلوم است که آن واحد اعتباری است. یک آجر چقدر سایه می‌اندازد؟ به اندازه‌ی یک آجر. دو آجر چقدر سایه می‌اندازد؟ به اندازه‌ی دو آجر همین‌طور سه آجر و بعد این یک واحدی می‌شود به نام دیوار. این واقعاً واحد نیست. شما اسم واحدی برای این گذاشتید، ولی مثلاً نمک طعام این‌طور نیست. یک فلزی با یک گازی با هم ترکیب می‌شود و یک چیز دیگری درست می‌کنند، این شیء جدید است و آثار مجموع آن مساوی مجموع آثار آن نیست. انسان‌ها هم همین‌طور وقتی کنار همدیگر با گرایش‌هایی و با امامت واحدی کنار هم جمع می‌شوند این‌ها می‌شوند امت، اسم این‌ها امت می‌شود.

هر امتی امام دارد

این هم که گفتم امت با امامت واحد؛ چون همه جا امامت دارد. این نکته را من قبلاً هم عرض کرده بودم که ما ناگزیر از امامت هستیم. اگر امتی تشکیل می‌شود امامتی هم وجود دارد و قرآن هم این را تصریح می‌کند که «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء: ۷۱)؛ ما همه را روز قیامت با اسم امام آن‌ها می‌خوانیم. معلوم است همه امام دارند. چه بخواهند، چه نخواهند امام دارند. من این را بارها عرض کردم، ذهن خود را به این سمت ندهید که سؤال این باشد که ما ولایت را قبول داریم یا نه؟ سؤال اصلاً این نیست، بلکه سؤال این است که ما ولایت چه کسی را قبول داریم؟ سؤال فقط این است. یعنی همه امامت را قبول دارند، ولایت را قبول دارند و همه واقعاً امام دارند. این آیه همین را می‌گوید که «لِكُلِّ نَاسٍ إِمَامٌ». «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس امت این‌طور شکل می‌گیرد. این امت یک واحدی برای خود است که حیات و مماتی دارد. شما در آیه ۲۴ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال وقتی می‌نگرید، می‌بینید نکته‌ای که از آن یاد می‌کند این است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ»؛ جواب خدا را بدهید، جواب رسول را بدهید.

شان اجتماعی رسول در نظام توحیدی

این باز همان حرف هزار بار تکراری است که وقتی رسول به صورت مستقلاً در کنار خدا می‌آید آن جایی است که خود رسول عنوان دارد؛ یعنی در شان اجتماعی رسول است که خود او به دلیل عنوان خود «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اسْتَجِيبُوا لِلرَّسُولِ» «أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (انفال: ۱) و همه‌ی این‌ها و حتی گاهی اوقات «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» همین‌طور خام آمده که «أَطِيعُوا اللَّهَ» هم ندارد! این را هم در قرآن داریم. سوره‌ی مبارکه‌ی نور، آیه ۵۶، صفحه ۳۵۷. بعد از آن آیه‌ی معروف «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ ... دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ ... * وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ از رسول اطاعت کنید تا مورد رحمت واقع شوید. «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» به عنوان مستقل. این «أَطِيعُوا اللَّهَ» قبل آن فقط برای این است که معلوم شود ما در نظام توحیدی فکر می‌کنیم نه در غیر نظام توحیدی. آخر اطاعت‌های ما همیشه به اطاعت از خدا برمی‌گردد، باید برگردد. یعنی در نظام توحیدی ما فکر

می‌کنیم از این جهت همیشه این «أَطِيعُوا الرَّسُولَ»ها مُصَدَّر هم بر «أَطِيعُوا اللَّهَ» هم هست و این نشان می‌دهد که اطاعت از رسول اطاعت خدا هم هست. اطاعت از اولی الامر هم باشد باز اطاعت از خدا است. این‌ها چنین جهتی دارند.

حیات امت‌ها در گرو مبارزه است

اگر به همان آیه برگردیم، در آن آیه که در سیاق آیات جنگ است دارد: «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال: ۲۴) حواس شما باشد آیات جدا جدا قابل بررسی هست ولی اصل در جداسازی آیات نیست. شما سیاق آیات را بررسی کنید؛ مثلاً وقتی در سیاق جنگ می‌گوید «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ وقتی شما را دعوت می‌کند به سمت چیزی که شما را زنده می‌دارد این چه زندگی است که با جنگ، حاصل می‌شود، با مبارزه حاضر می‌شود؟ این همان حیات امت‌ها است. حیات است. این حیات امت‌ها که به حیات دین آن‌ها است این‌طور این امت‌ها زنده می‌مانند. اگر امتی نخواهد بجنگد...

حیات امت‌ها به حیات دین آن‌هاست

سوره‌ی مبارکه‌ی حج، آیه ۳۹، ص ۳۳۷ را ببینید.

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَّمتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰)

از کنار هم قرار دادن این‌ها نتیجه می‌شود که اگر امتی بخواهد زنده بماند، باید دینش زنده بماند. این‌جا دارد «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا»؛ به کسانی که اذن داده شد بجنگند به واسطه‌ی این‌که مظلوم واقع شدند «وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ؛ کسانی که از دیار خود به غیر حق اخراج شدند «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ»؛ جرم آن‌ها هیچ نبود جز این‌که گفتند پروردگار ما خدا است «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»؛ اگر نبود که خدا بعضی را به بعضی دفع نمی‌کرد. اگر این دفاع نبود و این جهاد نبود «لَهَدَّمتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ

اللَّهِ كَثِيرًا»؛ اگر این عنصر دفاع نبود نه صومعه‌ای باقی می‌ماند، نه کنیسه‌ای، نه کلیسایی، نه مسجدی، هیچ! معلوم است دشمن در نقطه‌ی نهایی می‌خواهد ارکان دین را بزند.

مؤلفه‌های عمران مسجد

ما در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه آن‌جا که عمران مساجد الهی را بحث می‌کردیم عرض کردیم «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (۷)؛ کسانی که عمران مساجد و توّلی مسجد را به عهده می‌گیرند به این معنا نیست که ستون خوب و گلدسته‌های خوب و جالبی داشته باشد! این عمران مسجد نیست. اتفاقاً دشمنان مسجد را می‌گذارند بماند و تبدیل به مسجد ضرار می‌کنند و آن را پایگاه ساکت کردن بقیه می‌کنند. الآن وضعیت مسجد النبی چگونه است؟! مسجد است، مسجدی که به دست خود پیغمبر ساخته شده است ولی الآن اوضاع آن این است و دشمن هم کاری با این مسجد ندارد. «وَأُولَٰ لَا دَفْعُ اللَّهِ»؛ اگر دفع نکند، همه‌ی رکن دین را می‌خواهد بزند.

حیات زمین به سرسبزی آن نیست

این می‌شود حیات امت‌ها. ماجرای حیات وقتی که بررسی شود و در سیاق آیات دیده شود، شبکه‌ای از معارف رو می‌شود که صرفاً حیات زمین به این نیست که یک سری گیاه در آن بروید! یعنی زمین که مرده بود بشود زمین زنده. یعنی بهار می‌شود حالا زمین مرده می‌شود زمین زنده. قرآن با این تأکید و با این فراوانی مدام می‌گوید «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (بقره: ۲۲)؛ آب از آسمان می‌ریزد، زمین زنده می‌شود، زمین زنده می‌شود. آیا این قدر مطلب قابل پافشاری است که مدام بگویند زمین زنده می‌شود؟ این که معلوم است! ولی شما این آیات را ببینید بعضاً یک سری کدهایی گذاشته‌اند. مثلاً احیائی را در مورد حضرت عیسی به عنوان نعمت معنا می‌کند بعد از این احیاء و ماجرای احیاگری حضرت عیسی به بحث دیگری به نام حواریین ورود پیدا می‌کند. ببینیم آیا این توجیه می‌تواند توجیه خوبی برای این ورود باشد؟

شما سوره‌ی مبارکه‌ی فاطر، آیه ۹، ص ۴۳۵، را بیاورید!

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاہُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأُحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِہَا كَذَٰلِكَ النُّشُورُ»

جالب است که این آیات را که ببینید خیلی از آن‌ها در فضای بحث اجتماعی است، ولی وسط یک بحث اجتماعی ناگهان می‌گوید خدا از آسمان آب نازل می‌کند و زمین زنده می‌شود. آدم فکر می‌کند این وسط این بحث یعنی چه! «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ»؛ خدایی که باد را می‌فرستد «فَتَثِيرُ سَحَابًا»؛ که ابری را اثاره کند، برانگیخته کند. بادی بیاید که ابرها را درست کند «فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ»؛ آن موقع ما آن را به سرزمین‌های مرده می‌بریم «فَأَخْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ آن موقع ما زمین را بعد از مرگ آن به این زنده می‌کنیم. حالا که آن گونه می‌گوید حالا می‌گوید «كَذَلِكَ النُّشُورُ»؛ قیامت هم همین طور است. قیامت چگونه است؟ آب چه آبی است؟ ابر چه ابری است؟ زمین آن چه زمینی است؟ آیا به این معنی است که مرده‌ها زنده می‌شود باران می‌آید مرده‌ها مانند علف رشد می‌کنند و از زمین بیرون می‌آیند؟! معلوم است حکایت ابر دیگری، باد دیگری، زمین دیگری قرار است آن جا ببارد و آن موقع این مرده‌ها برخیزند. گاهی اوقات کدهایی دارد. در بحث آسمان بعضاً تصریحاتی دارد که معلوم می‌شود در قرآن همیشه منظور از این آسمان آن آسمان بالای سر آدم نیست.

در آیه ۴۰، ص ۱۵۵، سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف دارد که «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»؛ درهای آسمان برای آن که آیات ما را تکذیب کردند باز نمی‌شود. این در کدام آسمان است؟ اگر در این آسمان است که اتفاقاً الآن کفار بیشتر در آن آسمان می‌روند! پس معلوم است که در این آسمان نیست. «لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» (اعراف: ۴۰)؛ وارد بهشت هم نمی‌شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن رد شود. شتر هم که از سوراخ سوزن رد نمی‌شود.

(سؤال) ج: یکی از معانی جمل آن چیزی است که شما می‌گویید یعنی طنابی مثل طناب‌های کشتی. طناب‌های خیلی بزرگ که از انتهای سوزن رد شود. این هم هست ولی می‌تواند خیلی غلظت هم داشته باشد و بگوید اگر شتر با بار خود از انتهای سوزن رد شود این اتفاق می‌افتد. (به یکی گفتند فیل از سوراخ سوزن رد می‌شود؟ گفت نه. چرا؟ چون انتهای دم خودش گره دارد! دلیل آن فقط همین است!) به هر جهت یک آسمان دیگری، طبیعتاً آب دیگری، باران دیگری و...

شما باز بیاورید سوره‌ی مبارکه‌ی نحل، آیه ۶۴، خیلی هم در این آیات دستور به تأمل داده شده است که این‌ها آیه است، آیاتی است برای اقوامی که فکر می‌کنند و... خیلی هم تعداد زیادی دارند. آیه ۶۴، صفحه‌ی ۲۷۴

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ ما نازل نکردیم مگر این که برای آن‌ها

تبیین بکنی آن چیزی را که در آن اختلاف کردند. «وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»؛ خدا از آسمان آب

نازل کرد «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ آب نازل کرد، با این آبی که نازل کرد زمین را بعد از مرگ احیا

کرد، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»؛ اول خدا تو را فرستاده، قرآن را فرستاده است برای این که رفع

اختلاف کند، و بعد خدا آب فرستاده و...

حالا اگر بخواهیم به شما آیات آن را فقط کد بدهیم می‌بینید که حداقل ۱۵، ۲۰ آیه جلوی من

است که ترکیب آن همین‌طور است که مدام می‌گوید خدا آبی فرستاد، بارانی فرستاد، از آسمان

فرستاد و زمین را زنده کرد، ولی اگر این معنا از آب را در روایت ذیل آیه ۳۰ سوره‌ی مبارکه‌ی ملک

بینید، در تفسیر این آیه «أَنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»؛ اگر آب در زمین فرو رود

چه کسی به شما آب تازه می‌دهد؟ ائمه گفته‌اند این «مَاءٍ مَعِينٍ» آب فرو برود یعنی این که امام زمان

غائب شود چه کسی به شما آب تازه می‌دهد؟

زمین با اقامه حدود الهی زنده می‌شود

اقامه حدود الهی < عدل

این انسان را به سمت ذهنیت دیگری غیر از ماجرای زمین و آب و... می‌برد و حیات‌ها و ممات و

این چیزها و آن این است که شاید این کد، کد روایی باشد که در کافی، جلد ۷، صفحه‌ی ۱۷۴ است،

از حضرت ابی ابراهیم یعنی حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُحْيِي الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ خدا زمین را بعد از مرگ زنده می‌کند، فرمودند «قَالَ لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ»؛ نه آن که با

باران زنده می‌کند البته این منافاتی ندارد این هم یک نوعی احیاء زمین است ولی قرآن لزومی ندارد

این قدر فشار بیاورد به این که مثلاً بهار می‌شود و شکوفه‌ها می‌روید. اگر هم به این‌ها دقت می‌شود به

واسطه‌ی دقتی است که به چیز دیگری بشود که «كَذَلِكَ النُّشُورُ» (فاطر: ۹) و دقت‌های دیگری که می‌تواند بشود. «لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ، وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا، فَيُحْيُونَ الْعَدْلَ»؛ خدا مردانی را می‌فرستد که عدل را در زمین احیا می‌کنند. «فَتُحْيَا الْأَرْضُ لِإِحْيَاءِ الْعَدْلِ» زمین به واسطه‌ی احیای اجرا شود. می‌گوید «وَلِإِقَامَةِ الْحَدِّ لِلَّهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»؛ یک اقامه‌ی حدّ الهی، حدود الهی که ما بر سر اجرای این حدود کوتاه آمده‌ایم، حدود الهی باعث عدل می‌شود.

وقتی فاسقان در برابر حدود الهی می‌ایستند

گاهی اوقات همه‌ی نوع فسق و فجوری در دنیا انجام می‌دهند و فسق و فجور را توجیه می‌کنند و ما از همین قصاص، از همین حدود، از همین تعزیرات دینی که توسط خدا درست شده است باید از همین‌ها ما معذرت‌خواهی کنیم و ناگهان چه قشقرقی برپا می‌شود که «شما چه می‌کنید و شما خیلی غیر انسانی برخورد می‌کنید؟!» هر کاری بخواهند در زندان‌های خود می‌کنند، هر نوع فساد و فحشایی را رواج می‌دهند. جالب است تحقیقی در سال ۹۲ بوده است که نویسنده‌ی معروف کتاب‌های روانشناسی، کاپلان که به عنوان تکست درسی هم هست یک تحقیقی در سال ۹۲ بوده است که نوشته بود، -برای من خیلی زور است. کتاب سیاسی هم نیست یک کتاب تست روانپزشکی است- صد درصد مردان آمریکایی بعد از ازدواج به همسران خود خیانت می‌کنند! حتی یک درصد هم کوتاه نیامده! صد درصد آن‌ها و ۶۰ درصد زنان آمریکایی بعد از ازدواج به همسران خود خیانت می‌کنند. خیلی به من زور آمد صد درصد خیانت می‌کند هیچ ایرادی ندارد! کاملاً هم در فضای فکری خوبی همه وجود دارند! جالب این‌جا است که کافی است اینجا دو نفر ازدواج مجدد کنند، چنان جوّی درست می‌کنند که آن‌ها حقوق زن را محفوظ نمی‌دارند و... آن‌ها صد درصد روابط آزادی جنسی دارند و هیچ ایرادی ندارد! ولی این طرف ناگهان یک قشقرقی بپا می‌شود که چرا در حکم الهی چنین چیزی وجود دارد؟! بعد جالب است که ما شروع به معذرت‌خواهی از تمام دنیا می‌کنیم بابت این‌که بحث تعدّد ازواج در قرآن وجود دارد.

اقامه حدود در زمین نافع‌تر از باران ۴۰ روزه است

این نکته‌ای است که آدم باید این‌ها را ملحوظ بدارد. اقامه‌ی حد؛ یعنی دست دزد با شرایط آن زده شود. وقتی دزد با تمام شرایط دزدی، دزدی کرد باید دست او زده شود، اگر قرار است شلاق بخورد، شلاق بخورد و... برای همین روایت در باب حدّ وجود دارد. در کتاب الحد است. «وَلِإِقَامَةِ الْحَدِّ لِلَّهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً»؛ اگر یک اقامه‌ی حق بشود، اگر یک حد جاری شود، منفعت آن از باران ۴۰ روزه برای زمین بیشتر است؛ چون عدل است و عدل مانع چیزهای دیگر است. اگر این اجرا شود خاصیت و نفع آن بیشتر از این است که ۴۰ روز باران بیاید. اگر اجرای حدود کنیم بدون این که از معارف دینی و معارف قرآن خود عقب‌نشینی کنیم. به این نگاه نکنیم که در عالم بر سر بحث حدود قشقرقی بپا می‌شود. آن‌ها رسانه را در دست دارند و در مورد هر چیزی که بخواهند جو ایجاد می‌کنند، در حالی که خود آن‌ها کثیف‌ترین کارها را انجام می‌دهند! یعنی اگر بنا باشد انجام بدهند کثیف‌ترین کارها را انجام می‌دهند و توجیه دارد ولی ما می‌خواهیم حرف خدا را گوش دهیم و توجیه ندارد! خدا رجالی را می‌فرستد، یک مردانی را تربیت می‌کند این مردان احیاء عدل می‌کنند. این می‌شود «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ زمینی که در آن عدل نشود، این زمین، زمین مرده است. زمینی که در آن عدل اجرا شود این زمین زنده می‌شود.

(۱۱۱): وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

اگر شما این تصویر را داشته باشید می‌توانید این نکته‌ی آیه‌ی بعد را بفهمید که چگونه شده است که یک مرتبه بعد از این بند این آیه آمده!

«وَإِذْ أُوحِيَتْ»؛ وحی کردم به حواریین که ایمان بیاورید به من و به رسول من «بِرَسُولِي»؛ به رسول من ایمان بیاورید گفتند «قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» گفتند ما ایمان آوردیم و شهادت بده که ما مسلم و تسلیم هستیم.

وحی در دو معنای وسوسه و الهام

این که چگونه به حواریین وحی شده است، این از سنخ همان وحی‌هایی است که در قرآن در جاهای دیگری هم از این یاد شده است. این که به این‌ها وحی شده باشد و معنای همین وحی مصطلح

که مثلاً جبرئیل یا ملکی رفته باشد به آن‌ها چنین چیزی گفته باشد، این نیست! بسیار بعید است بسیار بسیار بعید است. آن وحی تقریباً مخصوص بعضی اشخاص است. کما این که روایات در ذیل خود همین دارد که یعنی به آن‌ها الهام کردیم. چه می‌شود؟ در مواقع خطر خدا رجالی دارد که این‌ها را برمی‌انگیزاند که یک دور دیگر شروع کنند بر اعتقادات خود یک بازنگری و بازبینی کنند و دوباره محکم بایستند. این همان چیزی است که خدا با اشاره‌های رمزگونه انسان را بیدار می‌کند، همان که به آن می‌گویند انتباه و حالت یقظه‌ای که به شخص دست می‌دهد. حالتی که ناگهان بیدار می‌شود، ناگهان برمی‌خیزد.

این آیه خیلی آیه‌ی فوق العاده‌ای است که در مورد مؤمنین و متقین این طور می‌گوید. سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، آیه ۲۰۰، صفحه‌ی ۱۷۶.

وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ

«وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ وقتی از شیطان یک مهمیزی خوردی، مهمیز یعنی چیزهایی که زیر پای سوار اسب می‌گذارند در رکاب یک چیزی که حالت سیخ مانند دارد و آن را به سینه‌ی اسب می‌زند، به آن نزغ می‌گویند. «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ» وقتی به مؤمن یک سیخی خورد که حالا برو! «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»؛ به خدا پناه ببر. «إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا» کسانی که تقوا به خرج دادند «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»؛ یک طائفی که طواف می‌کند، حول حریم قلب طواف می‌کند «مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» می‌آیند به آن دست بزنند، یعنی معلوم است که نزدیک شدند، طواف کردند، آمدند جلو، منتها تا می‌خواهد به این دست بزند «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»؛ ناگهان برق او را می‌گیرد! «فَإِذَا» اصطلاحاً فجائیه است. ناگهان بیدار می‌شود که چه شد؟! خدا آدم‌هایی دارد که این آدم‌ها را در مواقع خطر بیدار می‌کند با الهامات. این چیزی که به عنوان وحی می‌بینید بسیاری از وحی‌های قرآن اتفاقاً یعنی همین اشارات رمزگونه و الهامات است. شما در همین سوره‌ی مبارکه‌ی انعام ببینید آیه ۱۱۲:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»؛ ما برای هر نبی عدوی قرار دادیم، هم از شیاطین انس و هم شیاطین جن. یعنی کاملاً چیزی به نام شیاطین انس. یعنی کاملاً کاری می‌کند که او انجام می‌دهد این هم انجام می‌دهد. «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ»؛ که خود این‌ها با همدیگر یک ارتباط‌هایی دارند و به همدیگر وحی می‌کنند. این وحی به معنای آن وحی مصطلح نیست. «يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»؛ این اقوال مزخرف و طلاندود شده را، یک چیز بی‌ارزش طلاندود شده را به فریب به همدیگر تحویل می‌دهند، با همدیگر جلسات فریب دارند. این‌ها وحی است. این که می‌گویند کسی قرین سوء پیدا می‌کند شیطان به عنوان قرین سوء «نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف: ۳۶)؛ ما برای او قرین می‌گماریم که به او وحی کند. این قرین که می‌شود به او وحی می‌کند. یک سری الهامات به او دارد. این که داریم «يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» که می‌آید نزدیک می‌شود، نزدیک که بشود شروع می‌کند در دل شخص وسوسه انداختن. این وسوسه در قلب چیست؟ این همان است که اسم آن وحی است. یعنی به عبارتی شیطان به شخص چیزهایی را وحی می‌کند، الهام می‌کند که مثلاً این کار را انجام دهی و دیگر نمی‌فهمد، اگر فلان طور بشود چه می‌شود و... این همان ماجرای وحی است.

از آن طرف هم شما دیدید که در آیات قرآن فراوان است که «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (فصلت: ۳۰)؛ ملائکه روی قلب بعضی فرود می‌آیند. ملائکه در قلب بعضی فرود می‌آیند و این‌ها هم وحی می‌کنند، این‌ها هم یک سری الهامات انجام می‌دهند، یک سری انتباه‌ها انجام می‌دهند. این مسئله را بی‌اهمیت نگیرید، این‌ها را شانس تلقی نکنید! مثلاً شما می‌بینید حال شما حال مناجات شد این‌ها برای این است که ناگهان یک دعای خیری بوده است که این دعای خیر به صورت ملکی اثر کرده است. ما ملائکی داریم که متولد از عمل هستند. نصوص شریعت این را می‌گوید. شما فلان کار را انجام دهی به واسطه‌ی این کار شما ملک متولد می‌شود. این ملک روی قلب شما فرود می‌آید و می‌بینید که یک حال دیگری پیدا کردید. این می‌شود انتباه‌ها و یقظه‌هایی که انسان را بیدار می‌کند.

باز در این ماجرای الهامات از همین دسته‌ای است که مثال خیلی واضح آن را می‌گویند در جریان حضرت موسی می‌گویند که «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِ فِيهِ» (طه: ۳۸-۳۹)؛ ما به مادر موسی وحی کردیم که او را در تابوت بگذار و در دریا بینداز. یک سری سرشت‌های غریزی هم البته وجود دارد مثل: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ» (نحل: ۶۸)؛ که آن هم به ابهام وحی الهی حرکت می‌کند و با خدا رابطه دارد وقتی که حرکت خودش را انجام می‌دهد. او دارد به وحی خدا حرکت می‌کند.

به نظر می‌آید این‌جا مسئله‌ی الهاماتی است که به شخص می‌شود و این چیست که «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ» در جریان حواریین اگر آیات آن را نگاه کنید در سوره‌ی آل عمران، آیه ۵۲ تا قسمت «بِی وَبِرَسُولِی» را با نگاه دقیق‌تری ببینیم. هم ۵۲ آل عمران و هم ۱۴ صف. ۵۲ آل عمران یک مقداری شبیه همین آیه‌ای است که داریم آن را می‌خوانیم. شاید مثنای این آیات باشد و یک انعطافی نسبت به همین آیه داشته باشد. برای همین عرض کردیم که در لحظه‌ی خطر. این‌که گفتیم در لحظه خطر از کجا گفتیم؟ از این آیه گفته شد. بعضی گفتند این آیات مثنای چیست؟ از کجا آن‌ها را می‌گویی؟ خود قرآن خود را به مثنای توصیف می‌کند. «مَثَانِي تَفْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (زخرف: ۲۳). «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» (حجر: ۸۷) که خود سوره‌ی حمد را می‌گویند که هفت آیه است. سوره‌ی حمد به دلیل این‌که خود آن مانند فهرست کلّ قرآن است برای همین است دارد: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»؛ یعنی ما حمد را فرستادیم و قرآن. انگار واقعاً حکماً این فهرست حساب می‌شود که اول قرآن گذاشته‌اند که یعنی این فهرست کلّ قرآن است و واقعاً هم همین‌طور است. یعنی هرچه که بخواهید در سوره‌ی حمد پیدا می‌شود؛ یعنی هرچه که شما از جریان یهود، از جریان اجتماعی، از مباحث توحیدی، نبوتی یعنی چکیده‌ی چکیده‌ی آن در سوره‌ی حمد جمع شده است. مثل چکیده‌ی مقاله و فهرست قرآن است. قرآن یک فهرست تفصیلی هم دارد که من به آن اعتقاد دارم و آن سوره‌ی بقره است. نه به واسطه‌ی بزرگ بودن آن، نه واقعاً مانند فهرست تفصیلی برای کلّ قرآن است. می‌شود نشان داد که هر چیزی که در قرآن وجود دارد با حالت

تفصیلی‌تری در سوره‌ی بقره وجود دارد. ولی این که «آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»؛ ما حمد را فرستادیم و قرآن. از همین که جدا می‌کنند معلوم است که قرار است که حکماً قرآن در این «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» بیاید و این که مثنای است یعنی ثنو و انعطاف نسبت به همدیگر دارد. یعنی آیات قرآن مثل مثالی است که من در رشته‌ی خود ما گفته بودم. مثل ساختمان یکپارچه، ساختمان‌های مونولیتیک. خاصیت این ساختمان‌های مونولیتیک این است که اگر شما یک نقطه‌ی آن را فشار دهید کل ساختمان جمع می‌شود که آن یک نقطه را دفع کند؛ یعنی این‌طور نیست که تگه‌های جدا و مانند پازل باشد. تمام ارکان آن در هم رفته است. مثل این که قالب‌بندی بکنند. بعضی از ساختمان‌ها را الآن این‌طور می‌سازند. قالب‌بندی می‌کنند حتی دو، سه طبقه هم می‌سازند. قالب‌بندی می‌کنند، آرماتوربندی هم می‌کنند و بتون را در آن شات کریت می‌کنند. یعنی بتون را در آن می‌ریزند و بعد کل قالب را باز می‌کنند و یک ساختمان می‌شود. قرآن هم همین‌طور است. اصلاً یک تگه ریخته شده است. این حالت ثنو و انعطافی که آیات نسبت به همدیگر دارد، باعث می‌شود که شما اگر بخواهی هر بخشی را فشار دهی از همه‌ی بخش‌ها کمک می‌آید. آیه‌ی تک و تنها در قرآن وجود ندارد.

یک خاصیت دیگری که وجود دارد این است که مثل این که در جایی سر نخ پیدا می‌شود. شما سر نخ را در پیدا می‌کنی از این آیه وارد آیه‌ی دیگری می‌شوی و همین‌طور می‌روی و انگار در کل قرآن به صورت سر نخ حرکت می‌کنی. مثلاً این‌جا دارد «وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ» در چه شرایطی شد که ما به حواریین وحی کردیم که پای کار بایستید؟ که آن‌ها می‌گویند ما ایمان هم به خدا و هم ایمان به رسول آوردیم. از خود همین‌جا معلوم است که بحث رسول، بحث مهمی بوده است که باید پای کار رسول ایستادگی کنند.

در این دو آیه مفهومی به نام انصار الله وجود دارد ولی این فضایی که دارند در مسیحیت ترویج می‌دهند که خیلی دین -گل و بلبلی- است البته مسیحیت و مسیحیان یک حالت راحتی در آن‌ها جعل الهی شده است. «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً» (حدید: ۲۷)؛ خداوند یک رأفت و رحمتی را در قلوب پیروان آن قرار داده که یک دلیل بطونی آن هم این است که پدر این‌ها یعنی پدر

معنوی این‌ها فقط از مادر متولد شده است. چون فقط از مادر متولد شده است این ادعا وجود دارد. برای همین است که خود آن آیه را نگاه کنید می‌بینید که خود آیات این گره شدن‌ها را ایجاد می‌کند. چنین چیزی هست ولی به این معنا نیست که چون «جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً» یعنی این‌ها اصلاً دیگر در کار جبهه و جنگ و جهاد و مقاومت و این‌ها نیستند. یک آدم‌هایی که اگر به این طرف گوش من زدی به آن طرف هم بزنی. البته ممکن است این را حضرت موسی گفته باشد منتها معنی که برای این گفته استفاده می‌شود اشتباه است. یک آدم منظم ظلم‌پذیر ممکن است این‌طور را استفاده کند. در صورتی که ممکن است جزء اخلاق‌هایی باشد که وقتی یک شخصی تندی می‌کند جواب آن تندی نیست. اگر بشود با او برخورد متعادل‌تری کرد و جویای مشکل او شوی یا به عنوانی به او رحم کرد. واقعاً اگر آدم بتواند به گناهکار رحم کند خیلی دلش بزرگ می‌شود. یک شخصی که به شما ناسزا می‌گوید این بعد قضیه را حساب کردی که چقدر بیچاره است؟ به این بعد فکر کردی که او چقدر خودش را به زحمت می‌اندازد بابت این‌که بخواهد ما را ضایع کند؟ و خود او الآن چه زجری می‌کشد. اگر به این بعد توجه کنید و آن موقع دل آدم تا حدی برای او می‌سوزد.

معنای کفر اجتماعی

حالا آیات راجع به عیسی و حواریین این را می‌گوید. می‌گوید چیزی به نام انصار حزب الله و چنین قضایایی در جریان حضرت عیسی در می‌آید. «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ» (آل عمران: ۵۲)؛ وقتی عیسی حس کرد در آن‌ها کرد. منظور کفر چیست؟ کفر نسبت به خدا نیست که این‌ها نسبت به خدا کافر شده باشند. یک کفر اجتماعی است که این‌ها دارند دچار آن می‌شوند. یعنی دارند از زیر حمایت حضرت عیسی خارج می‌شوند؛ یعنی فهمید که دارند در این قضیه یک اشتباه بزرگ می‌کنند. به چه دلیل این را عرض می‌کنم؟ به دلیل چیزی که حضرت عیسی به آن‌ها می‌گوید. «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ» چون کفر هر جا معنای خودش را می‌دهد. ممکن است کفر در احکام معنی احکامی دهد. مثلاً داریم: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ

العالمین» (همان: ۹۷)؛ همه به حج بروند یعنی کسانی که به حج نمی‌روند کافر هستند. یک موقع کفر اجتماعی پیدا کرده است.

فسق و تقوای سیاسی

آن موقع که سوره‌ی توبه را تفسیر می‌کردیم از مباحث سیاسی، اجتماعی مدام مثال می‌زدیم. یک موقع وقتی بحث تقوا می‌شود تقوای سیاسی، اجتماعی است. بحث فسق که می‌شود بحث فسق سیاسی، اجتماعی است. یعنی در روال آیات سیاسی، اجتماعی اگر گفتند فسق «بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ» (حجرات: ۱۱)؛ بعد از ایمان برچسب فسق این همان برچسب ضدّ انقلاب است. بعد از انقلاب به آدم‌ها برچسب ضدّ انقلاب زنید. این برچسب بدی است. «بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ» این فسق در آن آیه‌ی بعد از حجرات را ببینید که فسق در آن جا به این معنا است. معنا فرق نمی‌کند اراده‌ی جدّی از کلام فرق می‌کند. معنای فسق این است که چیزی پاره شود و دانه‌های آن بیرون بیاید. این از حد بیرون بزند می‌گویند فاسق. من در سوره‌ی مبارکه‌ی توبه عرض کردم به شما می‌گویند «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۷)؛ مادامی که مشرکین روی قراردادهای خود ماندند شما روی قراردادهای خود بمانید خدا متّقیان را دوست دارد. متّقیان در این جا یعنی چه کسانی؟ یعنی کسانی که روی قرارداد و معاهدات بین المللی باقی می‌مانند. متّقی در این آیه یعنی این. یک موقع می‌گوید «فَاتْلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (توبه: ۱۲۳)؛ با کفار اطراف خود پیکار کنید با غلظت هم برخورد کنید. متّقیان در این جا یعنی چه؟ کسی که با غلظت با کفّاری که باید بجنگد برخورد کند برخورد می‌کند. اراده‌ی جدّی از متّقیان در این جا این می‌شود. فسق هر جا یک معنایی دارد.

این جا که بحث کفر مطرح می‌شود از روی قرائن سؤال و جواب‌هایی که می‌شود می‌توان تشخیص داد که این کفر چیست؟ «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟» چه کسی انصار من به سمت خدا است؟ یعنی معلوم است که زمینه‌ی کفر این بوده است که نصرت حضرت عیسی نزدیک بود زیر سؤال رود. در موقع چنین خطری یک دور تجدید پیمان. تجدید پیمان ولی با مولی علیه.

«مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»؛ چه کسی است که من را به سمت خدا یاری کند؟ و آلا اگر بحث این بود که چه کسی نماز می‌خواند که کفرهای این‌گونه بود که «مَنْ أَنْصَارِي» نداشت! باید می‌گفت نصرت خدا بدهید، بیاپید در دین خدا کاری کنید و... «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» این‌جا است که مقاوم‌ترین یارها می‌مانند. «قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَا مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۵۲) ایمان به خدا آوردیم. همین ماجرا وقتی تبیین می‌شود به دلیل ثنو بودن با آیه به صورت دیگری تعبیر می‌شود.

(۱۱۱): «وَأِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ ...» دقیقاً معلوم است چیزی! آتشی در آن‌ها با الهام‌های الهی شعله می‌گیرد که ما که دیگر حواریین این انقلاب هستیم، این انقلاب که دیگر برای ما است! اگر ما نخواهیم ایستادگی کنیم چه کسی می‌ماند؟ بعد می‌بینید که این «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» این‌جا تبدیل می‌شود به «بِي وَرَسُولِي» من و رسول من. معلوم است که این‌جا رسول عنوان خاص خود را دارد.

ای مؤمنین مانند مسیحیان انصار الله باشید!

دوباره‌ی در سوره‌ی صف، آیه ۱۴ دارد: «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ» ای مؤمنین بیاپید از مسیحیان یاد

بگیرید. انصار الله باشید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْخَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ

بعد تفسیر انصار الله چیست؟ «كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْخَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»؛ بیاپید

انصار الله باشید. انصار الله مثل این‌طور که عیسی بن مریم به حواریین گفت: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ

الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ»؛ یک طایفه‌ای از بنی اسرائیل

ایمان آوردند «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» یک عده از حواری که ایستادگی

کردند، طایفه‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند، طایفه‌ای کافر شدند یعنی تجدید پیمان اولاً با حواریین

دارد. حواریین کسانی هستند که آن‌ها انصار الله هستند.

عامه مردم اهل دنیا هستند، ولی سرفلش‌ها تعیین‌کننده‌اند

این‌ها اخصّ الخواص هستند که این همان نکته‌ای بود که من خیلی خدمت شما عرض می‌کردم. ما یک سر فلش‌هایی داریم که جهت‌های فلش‌ها به آن‌ها ربط دارد که این‌ها تعیین‌کننده است. الآن شما یک فلش در نظر بگیرید که سر آن بزرگ‌تر است یا تنه؟ تنه بزرگ‌تر است ولی این سر آن است که جهت را تعیین می‌کند. این فلش را این طرف بگذارید تنه سر جای خود باقی مانده است ولی سر فلش به طرف دیگری رفته است و حرکت کلّ این‌ها به این طرف شده است! کلّ این حرکت به این طرف شده است. امیر المؤمنین این را می‌گویند: «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالْدُّنْيَا» (خطبه ۲۱۰)؛ مردم با ملوک و دنیا هستند، این را بدانید. یعنی الآن فکر می‌کنید اگر حکومت انقلاب عوض مردم چه کار می‌کنند؟ قیامت می‌کنند؟ اصلاً این‌طور نیست. مردم زندگی خود را می‌کنند کما این که زندگی خود را می‌کردند. حالا فکر کنیم می‌روند خود را می‌کشند این‌طور نیست. «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا» باز مردم می‌روند کشاورزی می‌کنند، باجهدار بانک پشت باجه می‌ایستد، دانشجو سر کلاس می‌رود و... این‌طور که می‌خواهید تصوّر کنید و آمار در ذهن خود درست کنید که اگر این تعداد دارد می‌آید یعنی این‌طور! با آمارها خود را فریب ندهیم! ^۱ آن موقع واقعاً بعضی اشخاص هستند که سر فلش هستند. شما دقت کنید اوّل حواریین می‌گویند «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» بعداً «فَأَمَّنتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتُ طَائِفَةً» فاء تفریع دارد. اوّل این‌ها می‌گویند بعداً بقیه می‌گویند. این‌ها که ایستادگی می‌کنند بقیه روحیه می‌گیرند و ایستادگی می‌کنند. این‌ها حواری هستند. این‌ها از جان گذشته هستند. این‌ها مورد الهام و عنایت خدا هم هستند. خدا نکند که این‌ها بخواهند کم بیاورند! این‌جا است که فاجعه است! یعنی مصیبت آن در جایی اتّفاق می‌افتد که کسی که حواری است کم می‌آورد. آن کسی که خود را واقعاً فدوی انقلاب محسوب می‌کند. فدوی این راه محسوب می‌کند. کسی که این‌طور است وقتی کم می‌آورد مصیبت می‌شود. به این آیه‌ی سوره‌ی صف دقت کنید که «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّنتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ طوائفی از بنی اسرائیل ایمان می‌آورند سپس این کسانی که این را می‌گویند ایمان می‌آورند «وَكَفَرْتُ طَائِفَةً»؛ یک عده هم ایمان نمی‌آورند.

«فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا» آن موقع ما این مؤمنین را تأیید می‌کنیم که این جمعیت که تشکیل دادند «عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» تأیید کردیم و این‌ها بر دشمنان خود چیره شدند.

با وحدت حول ولایت وعده‌های الهی می‌رسد

این هم وعده‌ی الهی است که اگر تحت ولایت ولیّ الهی دور همدیگر جمع شوند حتی تحت ولایت خلیفه‌ی مسلمین اگر دور همدیگر جمع شوند نه پادشاه ایران‌زمین و واقعاً بتوانند اتحاد و وحدت کلمه‌ی خود را حفظ کنند آن موقع باز وعده‌های الهی می‌آید. منتها آن چیزی که قرآن رسماً می‌گوید که تنازع نکنید چون که می‌دانید که وحدت کلمه از آن چیزهایی است که ما قیمت آن را نمی‌دانیم. همان چیزی است که امیر المؤمنین در نهج‌البلاغه می‌گویند «أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ» (خطبه ۱۹۲: خطبه قاصعه)؛ از هر چیز گرانبهایی گرانبهاتر است. ما نمی‌فهمیم و خیلی راحت می‌زنیم زیر میز وحدت کلمه! اگر وحدت لازم است محور می‌خواهد. امت با امام خود واحد می‌شود. وحدت محور وحدت لازم دارد. برای همین است که شما آیات قرآن را بخوانید می‌فهمید که چرا می‌گوید «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: ۴۶)؛ یعنی اول محور وحدت را بگویند و بعد بگویند که نزاع نکنید. اگر شما نخ تسبیح نداشته باشید همه چیز به هم می‌ریزد ولی اگر نخ تسبیح داشته باشی می‌شود همه چیز را جمع کرد، همه‌ی این دانه‌ها را می‌شود جمع کرد. اجتماع برای خود یک سری آثار دارد.

تفرقه و درگیری افراد با هم عذاب الهی است

امیر المؤمنین در نهج‌البلاغه به اصحاب خود بر سر این بحث خیلی تشر می‌زنند که «تَفَرَّقَكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ» (خطبه ۲۷)؛ این که شما بر حقتان اتحاد ندارید و آن اجتماع آن‌ها باطل است. این اوضاع به خاطر این است که آن‌ها بر امام باطل خود ماندند شما بر سر من تفرقه ایجاد می‌کنید! و این که اصلاً توطئه‌ی فراغنه - در آستانه‌ی انتخابات هم هستیم - این است که «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا» (قصص: ۴) این توطئه‌ی انگلیسی نیست. توطئه‌ی فرعون‌ی است که تفرقه بیاندازد و حکومت کن و این می‌شود عذاب الهی. شما فکر کردید عذاب چیست؟ همین است دیگر! در آیات قرآن وجود

دارد «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» (انعام: ۶۵) عذاب ارضی داریم، عذاب سماوی داریم یک عذاب دیگر هم داریم و آن این که شما را به گروه‌های درگیر تبدیل کند که «وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» که به جان هم بیفتید. به جان هم می‌افتید و به جای این که راهکار وحدت کلمه را به جلو ببرید و بروید و تا حدّ ممکن اگر می‌شود این اختلافات را حول حریم ولایت جمع کرد این کار را انجام بدهید، ولی می‌بینید که این کار را انجام نمی‌دهید و جریان همان چیزی می‌شود که می‌شود! می‌شود همان جریانی که برای خود امیر المؤمنین هم شد. با آن امامت بر حق می‌بیند که فاتحه‌ی حکومت امیر المؤمنین از همان اوّل معلوم بود که خوانده شد و نسخه‌ی آن پیچیده شد! ^۲ این قدر برای این شخص و آن شخص شمشیر نکشید و نگویید ما آن مردانی هستیم که فلان می‌کنیم! خود امیر المؤمنین در جنگ نهروان می‌گویند: «لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاقِعٍ...» (خطبه: ۱۷۳)؛ مگر کلّ مردم این‌طور هستند؟ مگر مردم اهل بصر و صبر و علم به مواقع فتنه و... هستند. این‌طور که می‌شود و اوضاع از کنترل خارج می‌شود آن موقع است که مردم آشفته می‌شوند. نمی‌دانند چه کاری انجام دهند؟ بعد شخصیت‌های مهم نمی‌دانند چه کاری انجام دهند! همین حجر بن عدی که الآن قبر ایشان مورد اهانت قرار گرفته است. شنیدید که می‌گویند از صحابی خوب رسول خدا و حضرت علی (علیه السلام) است، ولی همین این شعار «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُدِلُّ الْمُؤْمِنِينَ» را به امام حسن مجتبی گفت؟؟ وقتی فتنه می‌شود می‌بینید که همه چیز به هم می‌ریزد! آن موقع آدم‌های خوب ریزش پیدا می‌کنند! نه این که بگویم الان ریزش پیدا شده است! ولی در شرایط به شدت پیچیده همه را نمی‌توانید بگویید که مقدار باشند! همه‌ی آدم‌ها این‌طور نیستند. با همین عمّار، عمّار، ائین عمّار، در همان فتنه‌ی سقیفه چهار نفری که آمدند مقدار بود، سلمان بود، ابوذر بود، زبیر بود. این چهار نفر بودند و عمّار نیامد! «فَجَاسَتْ جِيسَةً فِي قَلْبِهِ»؛ یک چیزهایی در دل او رفت که شاید این‌طور نباشد و... نگویید بگذارید فتنه بشود تا خوب‌ها از بد‌ها جدا شوند! ^۳

در نهج البلاغه دارد که دیگر جنگ ما با اهل قبله شروع شد! «فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ»^۴ جنگ با اهل قبله شروع شد. بعد خود حضرت می گویند والله اگر همین الان راهکار پیدا کنم «يَلْمُ اللَّهُ بِهَا شَعْنَنَا» که تفرق ما را حل کند من همان کار را انجام می دهم «وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا»^۵ و کار دیگری انجام نمی دهم. اگر راهکاری دست بدهد همان کار را انجام می دهم. آن‌ها قابل ادامه نیست.

(۱۱۱): «وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»

این وحی منظور همین چیزی بود که عرض کردیم. «إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ» بعد این جا یک بیانی دارند که انگار این حواریونی که این حرف را زدند حواری از پیامبر توقع خاصی دارد.

رمز و راز نحوه ایمان آوردن

در بحث مدرسی برای اثبات نبوت یک نبی معجزه لازم است. ولی قرآن را که نگاه می کنید می بینید که معجزات و درخواست معجزات را وقتی قرآن نقل می کند از آدم‌های سطح پایین نقل می کند. خیلی از آن‌ها را که از کفار نقل می کند و آلا ابوذری ایمان آورد و معجزه نخواست. امیر المؤمنین هم ایمان آورد و معجزه نخواست. یعنی این‌طور نیست که حتماً باید برای آن‌ها معجزه بیاورند، یعنی معجزه حتماً باید بیاورند. اگر معجزه ببیند باید ایمان بیاورد. حالا چطور شده است که ابوذری معجزه ندیده ایمان آورده است و ایمان او هم مورد قبول است به این دلیل است که با روحانیت، شخص فهم نورانی پیدا می کند. همین این‌ها ممکن است چند نفر آدم حسابی دیده باشد. یوگا و شینتو و... را هم دیده باشد ولی ایمان نمی آورد ولی وقتی با پیغمبر کمی صحبت می کند ایمان می آورد.

ماجرای ایمان یک ماجرای خیلی رمزی است که چگونه انسان‌ها بالاخره ایمان می آورند؟ این‌طور کلاسیک فکر نکنید که انسان‌ها ایمان می آورند. یک نفر می گوید من پیغمبر خدا هستم. ما یک سری سؤالات مجربانه از شما می پرسیم که تجربه کنیم که شما نبی هستید یا نیستید؟ حالا اگر نبی هستی یک معجزه بیاور. اصلاً چه کسی فرق معجزه را می فهمد. می گویند (سحر با معجزه پهلو نزنند دل

خوش دار) ولی چه کسی فرق سحر و معجزه را به همین سادگی می‌فهمد؟ اصلاً بگویند معجزه بیاور
او هم یک کاری انجام دهد شما می‌فهمید که معجزه است؟! شما یعنی توده‌ی مردم. توده‌ی مردم فرق
سحر و معجزه را که متوجه نمی‌شوند. مقوله‌ی ایمان آوردن نوع دیگری است.

یافتن خدا با اثبات خدا فرق دارد

«رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (یوسف: ۲۴) چیز دیگری است. برهان را دیدن چیز دیگری است. یعنی برهانی که
از سنخ چیزهای دیدنی است. «وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» برهانی که آدم آن را
می‌بیند. «لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَاباً رَحِيماً»؛ خدایی که انسان پیدا می‌کند. نه این که خدایی که اثبات می‌کند!
خدای پیدا کردنی، برهان دیدنی، ایمان این مدلی! این‌ها چیزهایی است که خیلی مقوله‌ی جدّی است
برای آدم و هر کسی که من به عنوان مدرّس فلسفه این را عرض می‌کنم. فکر می‌کنند هر کسی
می‌خواهد ایمان پیدا کند باید فلسفه بخواند. خیلی می‌گویند ما دچار شبهاتی شدیم و... الآن چه کار
کنیم؟ فلسفه می‌گویند فلان... می‌گویم شما هرچه در فلسفه بخوانی کمتر می‌فهمی؛ کلاً این‌طور
است! یعنی هرچه بخوانی اگر قرار باشد ایمان‌ها و شبهات از دل این‌ها بگذرد که فاجعه است. فکر
می‌کند اگر فلسفه بخواند چه می‌شود! راه این نیست. شما می‌خواهی شبهات خود را حل کنی؟ شب
بلند شو کمی مناجات کن بعد شبهات تو حل می‌شود! راه حلّ شبهات این‌طور است. شما نروید
مستقیماً با همان برخورد کنید. الآن شخصی شبهه‌ی اعتقادی می‌پرسد اولین چیزی که می‌پرسم این
است که سنّ او چقدر است؟ بعد معلوم می‌شود که نزدیک ازدواج او است. او الآن باید همسری انتخاب
کند و اگر ازدواج کند شبهات اعتقادی او حل می‌شود. حداقل شبهات او به سؤالاتی تبدیل می‌شود؛

تفاوت شبهه و سؤال

چون فرقی بین شبهات و سؤالات وجود دارد. شبهه آن است که به روح انسان خراش ایجاد
می‌کند. ولی سؤال چیزی است که نمی‌دانم. این همه چیز را نمی‌دانم این هم جزء همان دسته! مثلاً
ما در چهارم دبیرستان که درس می‌دادیم این خیلی شایع می‌شد. فشار کنکور باعث بحث جبر و
اختیار می‌شد. خیلی عجیب است. یعنی خیلی وقت‌ها فشار، بحث‌های جبر و اختیار درست می‌کند. به

همین دلیل است که سریع وارد بحث نشوید. تا شبهه‌ای را مطرح شد بگویید حال شما چطور است و... ببینید اصلاً مشکل او چیست؟ مثلاً یک مشکل خانوادگی دارد، پدر او معتاد است و... اتفاقات عجیبی برای او رخ داده است و برای او شبهه‌ی جبر و اختیار به وجود آمده است. بعد شما می‌خواهید برای او جبر و اختیار را حل کنید؟ «بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجْهُ»؛ جبر و اختیار یک بحر عمیقی است که اصلاً وارد آن نشو. اگر کسی توانست جبر و اختیار را در یک دقیقه برای شما حل کند، بدانید که نه خود او فهمیده است نه خود شما. چون امیر المؤمنین می‌فرمایند «بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجْهُ»؛ یک بحر عمیقی است وارد آن نشو. هر چقدر انسان در این بحث به جهت فتی آن دقت کند می‌بیند که چیزی که به دست می‌آید مثل صابون لیز و خیس است. سریع از دست خارج می‌شود. اصلاً بحث من این نیست ۵۰ درصد جبر، ۵۰ درصد اختیار. تو پشت فرمانی نشستی یک نفر هل می‌دهد فرمان در دست تو است. می‌گوید حالا آن فرمان چه؟ مگر به همین سادگی این بحث‌ها حل می‌شود؟! شبهه‌ی جبر و اختیار را که این‌طور جواب نمی‌دهند. بعد شبهات هم که این‌طور نیست! نماز بخوانید، دعا کنید شبهات حل می‌شود. «بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)؛ دل که آرام شود دیگر چیزی شبهه نمی‌شود. دل باید قوی باشد. دل در مشت خدا قرص می‌شود. «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» (کهف: ۱۴)؛ این که دل در مشت خدا محکم شود. وقتی که شخص محکم شود شما می‌گویید این بحث چه می‌شود، آن آیه چه می‌شود، ربط این به آن چه می‌شود؟ هر چه بشود! فکر می‌کنیم یا به جواب می‌رسیم یا نمی‌رسیم. تو می‌خواهی خدایی که من دارم را بگویی که ندارم؟! چگونه می‌خواهی این را بگویی. مثل این که من درد دارم شما بگویی نه درد نداری بین لبخند می‌زنی؟! می‌گویم تو چه کاره هستی که الآن نظر بدهی که من درد دارم یا درد ندارم؟ من خدا را دارم آن وقت شما می‌خواهی به من بگویی که خدا نیست؟! شبهه می‌کنی که برهان نظم و... اصلاً همه چیز بی‌معنی است؟!، این‌ها راه خود را دارد. کسانی که حواری هستند اگر مشکلی ایجاد شود کسانی که به خدا ایمان این‌چنینی آورده‌اند توقع معجزه دارند.

بحث معجزه بود که باید آن را در جلسه‌ی بعد بگوییم که معجزات همه را جواب نمی‌دهند. در قرآن مثال‌هایی دارد. اگر معجزه‌حالتی است که شخص می‌خواهد اذیت کند. در سوره‌ی اسراء وجود دارد می‌گوید این‌ها گروهی هستند که زیاد فیلم دیده‌اند! خیلی توقعات بی‌جا دارند. این‌ها معجزات جاهلی است. مثلاً می‌گفتند پول درست کن! می‌خواستند پول درست کند و آن‌ها بردارند. بعضی از معجزات این‌گونه را اصلاً پاسخ نمی‌دهند. اگر دقت کنید جالب است که وقتی پیامبران معجزه می‌آورند، این‌ها ایمان نمی‌آورند! نکته‌ی جالبی است در فرآیند ایمان آوردن. یعنی دنبال معجزه بودن. معجزه پیغمبر را هم شنیدید که در نهج البلاغه وجود دارد که به پیغمبر گفتند به درخت بگو جلو بیاید! حضرت می‌گویند و درخت جلو می‌آید. بعد می‌گویند آن را نصف کن و بگو نصف آن به عقب برود و نصف دیگر آن بماند، بعد نصف دیگر هم به عقب برود و بعد به هم بچسبند، بعد آن را برگردان به زمین! باز هم می‌گویند عجب ساحری هستی!! آخر که آدم ایمان نمی‌آورد ولی جواب این‌ها را می‌دهند.

(۱۱۲) إِذْ قَالَ الْخَوَارِثُونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ

اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

و بعد گونه‌ای که قرآن مطرح می‌کند به طوری است مثل این که قرآن از آن‌ها شاکی است. مثل این که حضرت عیسی هم به نوعی از آن‌ها شاکی است. یعنی اول جواب آن‌ها را نمی‌دهد. آیه را نگاه کنید. اول می‌گویند «هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ» (آیا پروردگار تو) می‌تواند یک مائده‌ای از آسمان بفرستد؟ حضرت عیسی می‌فرماید: «قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ اگر مؤمن هستید تقوا به خرج دهید این‌ها چیست که می‌گویید!

صلوات!

۱. دیدید که می‌گویند تظاهرات میلیونی، در حالی که مثلاً دو میلیون نفر آمدند! از مهندس توقع نیست که این‌طور حرف بزند. شما از میدان آزادی تا میدان امام حسین ده کیلومتر است روی نقشه هم می‌توانید آزمایش کنید. عرض مفیدی که کسی بتواند

برود تقریباً ۳۰ متر است. اگر همه‌ی بلوارها و... را کم کنیم می‌شود ۳۰ متر. اگر از آن‌جا در هر یک متر مربع یک نفر آدم بایستد، یعنی کسی حرکت نکند یعنی همه بایستند. از میدان آزادی تا آن‌جا می‌شود سیصد هزار نفر. تا حالا این‌طور ضرب و تقسیم کرده بودید؟! تازه ملت دارند راه می‌روند. یعنی این‌طور نیست که همه تا میدان امام حسین مثل صف نماز جماعت ایستاده‌اند! یک جایی این را گفتم یک نفر گفت: یک عده هم دارند برمی‌گردند. گفتم آن‌ها هم از همین عرض عبور می‌کنند! می‌دانید دو میلیون نفر یک جا جمع شوند چقدر زیاد می‌شود؟! حالا این اصل مسیر که این‌طور است. نگویید به من که تو ضد انقلاب شدی! ولی می‌خواهم براساس آمار درست تحلیل کنید. برای همین در فرمایشات آقا دقت کنید می‌گویند در راهپیمایی میلیونی در تهران و شهرستان‌ها. چون من این را با دقت گوش دادم بینم ایشان چگونه می‌گویند؟ گفتند میلیونی در تهران و شهرستان‌ها. یعنی با تهران و شهرستان‌ها هم میلیونی می‌شود. البته زیاد هم هست! در هیچ منطقه‌ی دنیا به این شکل نمی‌توانند آدم جمع کنند! ولی آدم باید براساس آمار درست بتواند تحلیل کند.

۲. تنها راهی که شما می‌توانید از فتنه‌ی انتخابات، مشکلات انتخابات رها شوید این است که محور وحدت که همین امام المسلمین است را نگاه کنید ببینید چه می‌گوید. اگر در فتنه‌ی ۸۸ این‌طور عمل می‌شد تمام شده بود. اگر بیشتر از این هم ادامه پیدا می‌کرد شبیه جریان سوریه می‌شد. اگر دوبار دیگر از این فتنه‌های داشته باشیم فاتحه‌ی انقلاب را بخوانید. حواس شما باشد. ۳. چه کسی گفته است که ما مسئول پاکسازی خوب‌ها از بد‌ها هستیم؟! خیلی اشخاص هستند که خوب عمل می‌کنند فتنه که می‌شود، اوضاع که به هم می‌ریزد، فضا که غبارآلود می‌شود آن موقع است که یک سری اشخاص مهم هم در آن اشتباه می‌کنند. کاری کنید که فتنه نشود این تسبیح پاره نشود، وحدت امت اسلامی به هم نریزد. همین اختلافاتی که خیلی وقت‌ها بین زن و شوهر، بین دو دوست، سوء تفاهم‌هایی که به وجود می‌آید از سنخ سوء تفاهم‌ها وقتی پیش می‌آید که بعد از آن فاصله می‌گیرند و جدا می‌شوند، یک سری آدم این وسط از این گپ استفاده می‌کنند. مدام می‌آیند و فضا را به هم می‌ریزند و فاصله‌ی بین آن‌ها هم مدام بیشتر می‌شود، همین بین اشخاص مهم هم اتفاق می‌افتد. این که فاصله‌ها را نگذاریم بیشتر بشود خودش راهکار است. یک موقع آقا شیخ صادق حضرت آیت الله املی، آقای لاریجانی می‌گفت آقا به ما گفته‌اند آقای هاشمی را تنها نگذارید. با ایشان رفت و آمد کنید. بعد شکایت می‌کرد می‌گفت من که رفت و آمد می‌کنم می‌شوم بی‌بصیرت! می‌گفت آقا در جمع مسئولین به ما گفت آن کسانی که نمی‌روند و نمی‌آیند می‌شوند انقلابی با بصیرت! جالب است که ما یک بحث مفصل قرآنی، از نهج البلاغه و قرآن بحث کردیم در جمع بسیجیان مؤثر در دانشگاه‌ها که قرار است در انتخابات مواظب خیلی چیزها باشند گفتیم اتحاد و... مواظب باشید ناگهان «يَذِيقُ بَعْضُكُمُ بَأْسَ بَعْضٍ» نشود! به این راهکار توجه کنید! بعد از این که حرف‌های من تمام شد و من داشتم می‌رفتم. یک نفر آمد گفت: حاج آقا حیف شما است! گفتم چرا؟ گفت: شما بیا و عمار باش! گفتم: یعنی چه؟ یعنی بزن، ناسزا بگو، همه چیز را از بین ببر، این می‌شود عمار؟ نباید به سراغ این برویم که اتحاد جامعه بیشتر شود؟ بعضی فکر می‌کنند اتفاق نهران و... اتفاق خوبی است که افتاده است. اصلاً اتفاق خوبی نیست!

چقدر (در همین فتنه ۸۸) زن و شوهر با هم اختلاف پیدا کردند، چقدر برادر و خواهر با هم اختلاف پیدا کردند، چقدر دوستان با همدیگر اختلاف پیدا کردند، چقدر همه با هم درگیر شدند؟! این قابل تکرار دو، سه باره نیست. خیلی تیغ نکشید! چطور ۲۵ سال صبر امیرالمؤمنین درس ندارد؟ فقط این‌ها (قیام‌های حضرت) درس است؟! بیا بید هر چه می‌توانید حول این محور باشید. چیزی هم خدشه‌دار نشود. حول محور رهبری. البته خود رهبری هم در این‌جا چون بیعت امت با امامت بر سر قانون انجام شده است در بعضی از مبانی ولایت فقیه که خود آقا به آن قائل هستند، اشکال ندارد که بگوییم فصل الخطاب قانون است. چون بر سر این، امت با امامت بیعت کرده است. بیعت مشروط بر سر قانون کرده است و آن وقت می‌تواند قانون فصل الخطاب واقع شود. در همین قانون هم به اندازه‌ی کافی پیش‌بینی شده است که اتفاقی نیفتد. همین فصل الخطاب قانون، فصل الخطاب بسیار خوبی است.

۴- خطبه ۱۷۳

۵. خطبه ۱۲۲

۶- التوحید (للسدوق)، ص ۳۶۵.